



آیا خواجه بهاء الدین محمد نقشبند بخاری از مجذوبان سالک است؟

(۲)

قسمت دوم دوران کمال و مرحله پیشوائی

خواجه بهاء الدین در عین حالی که از جهت اتصال مادی و جسمانی، امیر سید کلال بخاری را پیر تعلیم و مرشد و پیشوای خود میدانست، ولی از نظر روحانی عقیده داشت که اتصال معنوی و روحانی و راه و رسم رهبری و ارشاد را مستقیماً از نسبت معنوی و باطن روحانی خواجه عبدالخالق غجدوانی الهام گرفته است و به همین علت زکریا و علائیه را از امیر سید کلال با وجودی که شیخ و مرشد او بود نپذیرفت و ذکر خفیه را که ذکر مختار خواجه عبدالخالق بود اختیار کرد و در عین حال مورد ایراد و اعتراض سید کلال هم واقع نشد و حتی وقتی که در اثر عدم قبول ذکر علائیه، مورد اعتراض یاران و اصحاب سید قرار گرفت سید در مقام دفاع از وی گفت: عملی که از ایشان سر میزند هر آینه بنا بر حکمتی است الهی و اختیار در میان نیست و از اینجا معلوم میشود که مقام و منزلت خواجه بهاء الدین در طریق سیر و سلوک تا چه پایه بالا رفته بود.

جذب‌های دیگر: گذشته از واقعه آرامگاه مزدقان که در آن رویای صادقه، مشایخ طریقت آنچه را که مربوط به مبداء و وسط و انتهای سیر و سلوک است با خواجه بهاء الدین در میان نهاده‌اند و راه و رسم ارشاد را بوی آموخته‌اند، اصولاً در اثر امداد غلبه جذبات، واقعاتی رخ

* آقای دکتر علی اصغر معینیان، از پژوهندگان معاصر.

داده و حالتهی بوجود خواجه تازی شده که بتدریج اورا تا مرتبه کاملان و اصلان بالا برده است که مقام مجذوبان سالک است و ما در این مقاله یکی دومورد دیگر از این واردات را که بنا به عقیده صاحب نظران خاص مردانی است که بساط مقامات را بمدد جذبات طی میکنند، نه از راه سیر و سلوک عادی، نقل میکنیم.

از خواجه بهاء الدین روایت کرده اند که گفت:

شیئی دیگر در آرامگاه مزدقان در حال غلبه جذبیه، روح من جسم خاکیه را ترک گفت و بسوی عالم بالا و به آسمان چهارم صعود کرد و فانی شد.

باز شب دیگر در مسجد، پشت ستونی نشسته بودم، بی اراده بسمت قبله برگشتم و از خود بیخود شدم و در همان حال بیخودی و آشفتنگی خویش را در فنای کامل احساس کردم و بمن گفتند که تو، به هدف و مقصود خویش رسیده ای.

میگویند: بعد از این حالات و واقعات، یک روز در همان باغی که اکنون آرامگاه اوست یعنی قصر عارفان ناگهان نوعی اضطراب و دلهره بروی مستولی و چیره شد، بطوریکه ناخود آگاه روی زمین، در سمت قبله نشست و این اضطراب و آشفتگی به فنای کامل منجر گشت و در این حالت روح او بسوی ملکوت و ملاء اعلا طیران کرد و بصورت یک ستاره ای در اقیانوسی از انوار لایتناهی غرق و محو شد! این فنا و نیستی کامل که چند مرتبه بوجود خواجه بهاء الدین عارض شده و روح او، تا ملکوت اعلا طیران کرده همان است که عارفان صاحب نظر از آن به، نهایت سیرالی الله تعبیر میکنند، که پایان سیر و سفر سالک و نهایت مقامات و احوال او محسوب است.

بنابراین تقاد بزرگان اهل تصوف، حالت فنا و بیخودی در اثر جذبیه و کشش، فعل خداوندی است و نتیجه رحمت و فضل الهی، که شامل حال سالک میشود، نه از راه سیر و سلوک و ریاضت و مجاهدت، و ملت آن رویت جمال حق است به چشم دل و الهام و افاضه ایزدی است بقلب مجذوب که اورا به هدف و مقصد نهائی که مقام کاملان است میرساند.^۳

بعد از فنای کامل که موجب فنای کامل اراده و اختیار سالک است، دیگر بار حق تعالی او را مالک اراده و اختیار خود میکند و در تصرف، مطلق العنان میگردد تا هر چه خواهد به اختیار و اراده حق تعالی میکند.^۴

واقعه زیر نموداری از این مقام و مرتبه است:

میگوید: در غلبات جذبات مرا گفتند در این راه چگونه داخل میشوی؟ گفتم بشرطی که هر چه من میخواهم و میخواهم آن شود، خطاب رسید که نه! هر چه ما میگوئیم و میخواهیم آن میشود. گفتم من طاقت آن را ندارم بلکه اگر هر آنچه میگویم و میخواهم میشود، قدم در این راه میگذارم و الافلا.

این گفت و شنید دوبار تکرار شد. پس از آن مرا ترک کردند و مدت پانزده روز بخود

گذاشتند و حال من بگشت و نومیدی و یأس عظیم بر من طاری شد و چون کار من بسر حدنا امیدوی رسید و یأس و دل سردی و درماندگی چیره گشت، خطاب آمد: هلا هر چه تو میخواهی و تو میگوئی میشود؛ و هم چنان باش که خود میخواهی! گفتم من طریقه‌ای اختیار میکنم و برمیگزینم که هر کس داخل آن شود بمقام وصول تشریف حاصل کند.

با توجه بمطالب این دو واقعه و مفاهیم آن، معلوم میشود که خواجه بهاء الدین در همان آغاز کار بمدد جذبۀ الهی ادوار مقامات را طی کرده تا بدرجۀ نهایت سیرالی الله رسیده که مرتبۀ کاملان است و این موضوع نه تنها از فحوای گفتار و از نتیجۀ این واقعات استنباط میشود بلکه صریحاً نیز گفته است که بحکم جذبۀ من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین مرتبه و مقام رسیده است.^۶

درسیر آفاق و انفس - خواجه بهاء الدین بعد از اینکه مقامات را به مدد جذبات الهی طی کرد و بمرتبه کشف و شهود رسید، دیگر بار بخود بازگشت و از خود باخبر شد تا منازل و مقامات را از سر نو با قدم سلوک طی کند، زیرا او مجذوب سالک بود و مجذوبان سالک قبل از اینکه مقامات را با قدم سیر و اجتهاد در نور دهند، همه را بمدد جذبۀ الهی می‌پیمایند که جذبۀ من جذبات الحق توازی عمل الثقلین ولذا بنا بعقیدۀ مشایخ این طریقه خواجه بهاء الدین هنگامی قدم در طریق سیر و سلوک ظاهر گذاشت که وجود و باطن او بنور یقین منور و جمیع مقامات در وجود او موجود شده بود. دوران سیر و سلوک خواجه در این مرحله آنطوریکه صاحبان تذکره نوشته اند^۷ در حدود بیست سال بوده که بیشتر اوقات را در سیر آفاق و انفس گذرانده است، مدت اقامتش در خدمت امیر سید کللال بدرستی معلوم نیست قدر مسلم این است که بعد از واقعه **مزدقان** و دیدن آنزویاها صدقه که تا عالم کشف و شهود بالا رفت، روشی او در سلوک از لون دیگر شد و بسی آنکه در ارادت و اطاعت وی نسبت به سید کللال که پیر تعلیم و صحبت او بود، اندک نقصانی حاصل شود و یا در خدمت و ملازمت او غفلت و رزد نه تنها از قبول ذکر چهر و علانیه که ذکر مختار سید و یاران او بود، خود داری کرد، بلکه اگر اصحاب سید نیز در مجلسی انجمن میکردند و ذکر چهر را افتتاح می نمودند، از آن مجلس برمیخاست و بیرون میرفت و از رنجشها و ناراحتیهای اصحاب که این عمل را نوعی توهین بخود تلقی میکردند،^۸ پروائی نداشت تا حدی که اصحاب نسبت بوی بدگمان شدند و برخی از صفات و کردار او را بصورت نقصان و قصور در حضور امیر سید کللال باز نمودند و شکایت کردند، سید کللال که گویا بعد از واقعه **مزدقان** بمقام خواجه در مراتب سلوک واقف شده بود، همواره بر التفات و توجه خویش نسبت بوی می افزود تا آنکه روزی بناچار غالب اصحاب نزدیک خود را که در حدود پانصد تن بودند، پیرامون خویش گرد کرد و خطاب بکسانی که درباره خواجه بهاء الدین بدین و بدگمان شده بودند، چنین گفت:

«شما که در حق فرزندانم بهاءالدین گمان بد برده‌اید در اشتباه و غلط بوده‌اید که بعضی از احوال و صفات او را بر قصور و نقصان حمل کرده‌اید، شما او را نشناخته‌اید، خداوند او را و اعمال او را پذیرفته و قبول کرده و همواره نظر خاص حق تعالی شامل حال او بوده و نظر بندگان تابع حق است، نظر من و انفتاح من نسبت باو تابع نظر و قبول خداوندی است، درمزید نظر بحال او مراصعی و اختیاری نیست،^۹ سپس خواجه بهاءالدین را که در آن هنگام برای ساختن مسجد مشغول گل کاری و خشت کشیدن بود نزد خود طلبید و گفت: وصیت خواجه محمد بابا ساسی را درباره تو بجا آوردم و از پستان تربیت خود ترا شیر دادم، اکنون مرغ روحانیت تو از بیضه بشریت بیرون آمده اما مرغ همت شما بلند پرواز افتاده و قابلیت و استعداد شما در منتهای علو و نیرومندی است اینک اجازت است، هر جا بوئی بمشام شما میرسد از ترک و تاجیک طلب کنید و در طلبکاری بموجب همت خود تقصیر نکنید، از مشایخ بزرگ استفاده نمائید و بر مقتضای بزرگی و همت خود فیض رسانید.^{۱۰}

خواجه بهاءالدین محمد بعد از اینکه از پیر تعلیم خویش اجازه عام یافت که هر جا بوئی بمشام او میرسد از ترک و تاجیک طلب کند و در طلبکاری نیز بموجب همت بلند خویش تقصیر نوردد، راه سفر در پیش گرفت و بسیر آفاق و انفس پرداخت و این سیر و سلوک از وقتی که امیر سید کلال باو اجازه ارشاد داد تا وقتی که دوباره به بخارا برگشت قریب بیست سال طول کشید که در این مدت به تصفیه باطن و تزکیه نفس و ارشاد خلق و ملاقات و مصاحبت با مشایخ بزرگ اشتغال داشته که از آن جمله اند دو تن از مشایخ ترک بنام قشم شیخ و خلیل آتا، که هر دو از سلسله یسویه و طریقه جهریه اند، و در خلال این سالها علاوه بر کشف و کرامات که از خواجه بظهور رسیده و خود نیز شاهد عجایب و شگفتیهای زیاد بوده که برای اصحاب و نزدیکان خود نقل میکرده و آن همه در تذکیره های اصل تصوف و بوایزه در مقامات خواجه بهاءالدین به تفصیل آمده است و ما در اینجا فقط چند موضوع دیگر که مربوط بمراحل مختلف سلوک او است نقل میکنیم و باین گفتار خاتمه میدهیم:

۱- خواجه علاءالدین عطار بخاری که خلیفه اول و جانشین بزرگ خواجه است

روایت میکند که از خواجه بهاءالدین شنیدم که میگفت:

در آغاز سیر و سلوک يك روز از در قمارخانه ای میگذشتم، در آنجا گروهی از مردم را سرگرم بازی دیدم که در آن میان دو تن از همه بیشتر در دام میل و هوس خود گرفتار بودند، یکی از آن دو تن با اینکه هم پول و هم اعتبار خود را در سر قمار باخته بود مع هذا حرص و آزش در بازی هر لحظه فزون تر میشد، شنیدم که این مرد پاك باخته برفیق برنده خود میگفت: اگر همه چیز هم، تمام شده باشد یا زهم از اینجا حرکت نمیکنم. من که وضع و حال او را مشاهده کردم، از میل مفروط و حرص او به بازی و از دل بستگی و علاقه او باین کار دچار حیرت و شگفتی

شدم و از آن روز باز، میل و کوشش من در طریق سیر و سلوک افزون شد و روی به پیشرفت نهاد^{۱۱}.

۲- خواجه بهاء الدین در زیر عنوان (یکی از دوستان) مردی را معرفی میکند که گویا از مشایخ بزرگ و از پیشوایان اهل طریقت است که از خواجه در راه دشوار سیر و سلوک دستگیری کرده است، خواجه ازین دوست و محبوب خدا نام نمی برد ولی میگوید دستورهائی که داده و نصایحی که کرده همه را بکار بسته است و از آنها نتایج خوب و مفید گرفته است، از جمله میگوید: در آغاز غلبه جذبات و بقراری و در دوره سلوک، یکی از دوستان خدا اتفاق ملاقات افتاد، در بادی نظر، دستور داد که در جستجوی معرفت باشم و معارف را تعقیب کنم. گفتم امیدوارم از برکت نظر دوستان باین فیض برسم، پس از آن از من پرسید که در کار معاش خود چه تدبیر میکنی؟ و چگونه می اندیشی؟ گفتم اگر چیزی یافتم خدا را سپاس میگذارم و اگر نه صبر میکنم.

آن عزیز لبخندی زد و گفت: این سهل کاری است، تو باید روح خود را بتوبه و پشیمانی رهنمون باشی تا اینکه اگر در مدت هفته چیزی نیافتی اوطقیان و سرکشی نکنند. ۱۲. من با تو واضح و فروتنی از او خواستم که بمن کمک کند، گفت بصحرا و بیابان برو تا اینکه توقعات و آرزوها از روان تو بطور کامل جدا شود و این کار را باید چند روز پی در پی ادامه بدهی و نیز لازم است که در باره فقیران و ضعیفان و تیره بختان که هیچکس در فکرشان نیست و در باره خدمت کردن به آنان بیندیشی و چاره جوئی کنی، و ازین طریق است که تو واضح و فروتنی و اطاعت و فرمانبرداری را خواهی آموخت و نیز لازم است که در احترام به حیوانات و خدمت بآنها پایداری نمائی زیرا آنها نیز قسمتی از مخلوقات باری تعالی هستند و خداوند متعال آنها را در سایه شفقت و مشیت خویش حفظ و نگهداری میکند، اگر در پشت و پهلوئی این حیوانات زخمی و جراحتی دیدی از آنها مواظبت کن و در بهبود و سلامت آنها کوشا باش. برای اطاعت و اجرای او امر او، من شروع بکار کردم و مدتی از اوقات خویش را در این راه، در راه خدمت بحیوانات صرف نمودم، هرگاه در مسیر خود به حیوانی مصادف میشدم، توقف میکردم تا اول آن حیوان بگذرد و هرگز سعی نمیکردم که بر او سبقت گیرم، هنگام شب چهره خود را از فرط خشوع بر خاک می مالیدم، خاکی که عکس نعل سم ستوران بر آن نقش بسته بود و بخدمت حیوانات بیمار مشغول بودم و این کار را مدت هشت سال ادامه دادم.

آن عزیز بار دیگر بمن گفت: برای خوار کردن و تذلیل نفس و شکستن غرور و خودبینی، برو و به سگهای این خانه مجاور که مریض اند و گرسنه خدمت کن و این خدمت و یاری را ادامه بده، تو با رسیدگی و خدمت بیک سگ، سلوک را پایان خواهی برد و سعادت و خوشبختی تو فراهم خواهد شد. من از نصیحت او سود جستم و فایده گرفتم و بخدمت آن حیوانات مشغول گشتم^{۱۳}.

يك شب نزديك سگي رسيدم و من در آن حال، بحال طبيعي خود نبودم، خسته و خنيز و درمانده، بسنگ نزديك شدم درحالي كه بسختي ميگرستم و شدت گريه مرا تكان ميداد، در آن لحظه ديدم آن حيوان به پشت بر روی زمين خوابيده و چهره را بسوی آسمان گردانيده و چهار دست و پاى خود را بلند کرده بود، در آن وضع شنیده ميشد كه ناله های غم انگيز و دردناكي بر ميكشيد. من درمانده و از بافتاده، از فرط بيخودي، بي اختيار دو دستم را بسوی آسمان دراز كردم و گفتم آهين! سرانجام، هم من و هم حيوان، هر دو خاموش شدیم و من بحال خود برگشتم و هوش خود را باز يافتم.^{۱۴}

۳- باز خواجه علاء الدين محمد عطار بخاری از قول خواجه روايت کرده كه ميگفت: هنگاميكه من از مراحل و منازل سلوك ميگذشتم دوبار صفت و خصالت و خوي حسين بن منصور حلاج در وجود من تجلی كرد و فريادی كه او از دل بر كشيده، نزديك شد كه من آن نهر را از درون بر كشم، در آنجا، در بيرون شهر بخارا، يك داري بر پا بود، من دوبار پاي آن دار رفتم و با خود گفتم: جای تو بالا اين دار است ولي بالطف و عنایت پروردگار از اين درجه و مرتبه گذشتم.^{۱۵}

- ۱- رشحات عين الحيات نسخه خطی اينجانب ص ۷۸.
- ۲- مجله مطالعات اسلامي ص ۵۰ كه گویا از كتاب انيس الطالبين يا ازمقامات خواجه نقل کرده و انوارالقدسيه صفحه ۱۳۰-۱۳۱ چاپ مصر.
- ۳- تاريخ تصوف اسلام ج ۲ ص ۳۷۹.
- ۴- مصباح الهدايه ص ۴۲۷ و نفائس الفنون ج ۲ ص ۳۳.
- ۵- انوارالقدسيه ص ۱۲۷ - ۱۲۹ و رشحات عين الحيات ص ۳۶۶ نسخه خطی.
- ۶- از خواجه بهاء الدين پرسيدند كه اين فقر و درویشي شما مورد است يا مكاسب؛ ایشان فرمودند: نه مورد است و نه مكاسب بلكه بحكم، جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلين، باين سعادت مشرف گشتم نفحات الانس ص ۳۶۸. ۷- رشحات عين الحيات ص ۷۷ نسخه خطی- نفحات الانس جامی صفحه ۳۸۳ چاپ تهران.
- ۸- يكي از شرايط اساسي سلوك و روابط اصلي مريد بمراد تلقين ذكر است كه از مراد بمرید بی واسطه رسیده باشد و بقول صاحب مرصاد العباد: ذكر هرگز بخود گوئی موثر نيفتاده و مفيد فايده نيست، مرصاد العباد ص ۱۳۱ و بستان السياحه ص ۳۷۵.
- ۹- رشحات عين الحيات ص ۷۷ نسخه خطی.
- ۱۰- رشحات عين الحيات صفحه ۷۷ و نفحات الانس صفحه ۳۸۲ چاپ تهران.

۱۱- مجله مطالعات اسلامی چاپ پاریس صفحه ۵۳ سال ۱۹۵۹ از مقاله، (در اطراف دار منصور).

۱۲- این گفتگو نظیر گفتگوی شفیق بلخی و ابراهیم ادهم است، شفیق گفت ای ابراهیم، چون میکنی در کار معاش؛ گفت اگر چیزی رسد شکر کنم و اگر نرسد صبر کنم، شفیق گفت سکان بلخ نیز همین کنند که چون چیزی باشد مراعات کنند و دم جنبانند و اگر نباشد صبر کنند. ابراهیم گفت شما چگونه کنید؛ گفت اگر ما را چیزی رسد ایثار کنیم و اگر نرسد شکر کنیم، تذکرة الاولیاء شیخ عطار ج ۱ ص ۱۹۹ - ۲۰۰ چاپ لندن.

۱۳- ترویض نفس سرکش و کشتن آن، بزرگترین مجاهدتی است که سالک باید بعمل آورد و این مجاهده است که انسان را وارد براهی میکند که بخدا برسد و باتفاق همه پیشوایان صوفیه بدون ترویض نفس و دست یافتن بر آن، ورود به عالم سیر و سلوک واقعی و صفا و روحانیت ممکن نیست، تاریخ تصوف ج ۲ ص ۳۰۵.

۱۴- اقتباس از مقاله (در اطراف دار منصور) مجله مطالعات اسلامی چاپ پاریس صفحه ۵۳-۵۵ و انوار القدسیه ص- ۱۳۰.

۱۵- از مقاله، (در اطراف دار منصور) همان مجله ص ۶۱.

پاسخ تعیب جو

بشنو تا ابو خنیفه چه گفت :
که سفیدی جو داد دشنامش
گفت از این زا او چه آزارم؟
گر چنانم، بشویم آن از خود
صفت عقل خویش را چون رفت
گشت خامش ز گفتن سخامش
آنچه او گفت، بیش بنگارم
ورنه ام، بایدی، چه گویم بد
حکیم سنالی غزنوی قرن ششم